

# پیمان

## نقش شخصیت در داستان



کسانی که کشته یا زخمی شده اند وارد هواپیما می شود. از این جا داستان روند دیگری پیدا می کند. کهنه سرباز بدون این که واقعا بخواهد با نجات سرنشینان زخمی و آسیب دیده به قهرمانی گمتام تبدیل می شود و داستان به کلی تغییر می کند.

این ها همه به کاراکترهای اصلی یا نقش های دوم مربوط می شوند، اما در هر داستانی شخصیت های فرعی هم داریم که در آغاز کم اهمیت به نظر می رسند اما بعد می بینید که در پیشبرد داستان تان سهم بزرگی دارند. این شخصیت ها را می توانید پیچ و مهره های داستان بدانید. آن ها ممکن است مشکل قهرمان را حل کنند یا بخشی از داستان را پیش ببرند. گاهی این شخصیت ها فرعی همراه و همسو با قهرمان هستند، اما بعد می توانند تغییر نقش بدهند و در مقابل او قرار بگیرند. ممکن است کاراکترهای فرعی از نظر عمق با شخصیت اصلی داستان تان متفاوت باشند اما در هر حال وجودشان برای زنده ماندن قصه حیاتی است.

در رمان شخصیت های فرعی جای بیشتری دارند، اما آن ها را در داستان های کوتاه هم می بینیم. هرچند در داستان کوتاه مجال کمتری داریم و در نتیجه شخصیت های فرعی کمتری هم خواهیم داشت. معمولا نمی توان سه شخصیت اصلی داشت که در داستان درست به موازات هم حرکت کنند و همه گی به یک اندازه اهمیت داشته باشند، اما در نهایت انتخاب با شماست. ممکن است شما به عنوان نویسنده استفاده از چنین شیوه ای را برای پیشبرد داستان تان لازم بدانید و در عین حال مطمئن باشید می توانید این کار را انجام بدهید. اما به طور معمول پروتاگونیست قهرمان اصلی و مثبت داستان است هرچند در بعضی از آثار ادبی ضد قهرمان به پروتاگونیست تبدیل می شود.

### پیدا کردن کاراکتر

اما ببینیم نویسنده کاراکترها را از کجا پیدا می کند: برای این کار سه روش اصلی وجود دارد. روش اول وام گرفتن شخصیت از زندگی است. در روش دوم نویسنده از کاراکترهایی استفاده می کند که خود به خود خلق می شوند و دست آخر کاراکترهایی هستند که نویسنده مجبور می شود به ضرورت داستان آن ها را بیافریند.

وقتی زندگی نامه یا خاطره ای می نویسید، در واقع یک ماجرای واقعی را تعریف می کنید و در این حالت کاراکتر یا کارکترهایی که از آن ها حرف می زنید را می شناسید. با وجود این اگر قرار است نوشته ی شما یک "داستان" باشد نه فقط بازگویی واقعیات باید در مورد آن کاراکتر از شیوه هایی استفاده کنید که در قصه نویسی به کار می رود. در داستان نمی توانید کاراکتری را دقیقا مطابق با واقعیت روی کاغذ بیاورید بلکه باید بخش هایی از وجود این کاراکتر را با تخیل بسازید. باید به خودتان اجازه ی حدس زدن و خلق کردن

در شماره ی قبل در باره ی "کاراکتر" حرف زدیم، اما این بحث از آن چه به نظر می رسد به مراتب گسترده تر است. برای این که بتوانید کاراکترهای داستان را درست از کار در بیاورید به دانستن چیزهایی نیاز دارید که برای درک ادبیات از ابزارهای اولیه محسوب می شوند. در این بخش به این اطلاعات می پردازیم.

خیلی ها دوست دارند ادبیات را جدا از تئاتر ببینند، اما در واقع این طور نیست. اگر می خواهید ادبیات را خوب بفهمید باید تئاتر و به دنبال آن سینما را هم خوب فهمیده باشید. دو اصطلاح تئاتری که هر نویسنده ای برای خلق کاراکتر باید آن ها را خوب بشناسد "پروتاگونیست" و "آنتاگونیست" است.

پروتاگونیست در داستان و درام شروع کننده ی عمل است. آنتاگونیست کسی است که در مقابل او می ایستد. معمولا پروتاگونیست شخصیت مثبت است و آنتاگونیست خصوصیات منفی دارد. اما گاهی این شخصیت ها از نظر مفهومی جا به جا می شوند مثلا: در داستان "اتللو" می شود این بحث را پیش کشید که یاگو (شخصیت منفی و به ظاهر آنتاگونیست) در واقع پروتاگونیست است چون او با توطئه هایش ماجرا را شروع می کند و در نهایت باعث مرگ دزدمونا می شود. در یک اثر باید پروتاگونیست و آنتاگونیست قابل تشخیص باشند.

بحث دیگر برسر "ضد قهرمان" است. می دانیم قهرمان معمولا مهربان و شجاع است و ویژه گی های اخلاقی مثبتی دارد که او را از سایر شخصیت ها برتر نشان می دهد. ضد قهرمان درست نقطه ی مقابل قهرمان و فاقد این ویژگی های مثبت است، اما این شخصیت در طول زمان به تدریج تحول پیدا کرده و در بسیاری از موازات به شخصیتی به مراتب جذاب تر از آن چه به عنوان قهرمان کلاسیک می شناسیم تبدیل شده است. نمونه ای از این ضد قهرمان های جذاب کاراگاه هایی هستند که ظاهر آشفته ای دارند، در خانه ی فلاکت باری زندگی می کنند و از آشفتگی های بسیاری در زندگی شخصی خود رنج می برند با این همه می توانند معماهای بزرگی را حل کنند و برای خواننده یا بیننده ی یک اثر بسیار دوست داشتنی و باورپذیر باشند. داستین هافمن در فیلم "قهرمان" یکی از درخشان ترین ضد قهرمان ها را ارائه داد. در این فیلم او نقش یکی از کهنه سربازان جنگ ویتنام را بازی می کند که بی کار، بی پول، و معتاد به الکل است. ازدواجش به شکست منجر شده، نمی تواند سر هیچ قراری به موقع حاضر شود و از طریق دزدیدن کارت های اعتباری روزگار می گذراند. انسانی است به معنی واقعی کلمه بازنده و شکست خورده. اما یک شب جلوی چشم های این آدم هواپیمایی به داخل رودخانه ای سقوط می کند و او به قصد دزدیدن کارت های اعتباری

در داستان نمی توانید کاراکتری را دقیقاً مطابق با واقعیت روی کاغذ بیاورید بلکه باید بخش هایی از وجود این کاراکتر را با تخیل بسازید. باید به خودتان اجازه ی حدس زدن و خلق کردن بدهید

### خلق یک کاراکتر باورپذیر

اما چه طور می توانید یک کاراکتر باور پذیر خلق کنید؟ یکی از راه ها تهیه ی فهرستی از ویژگی های هر کاراکتر است. ممکن است هرگز به چنین فهرستی مراجعه نکنید اما برای رسیدن به تصور درستی از کلیت یک کاراکتر به آن نیاز دارید.

برای تهیه ی فهرستی از خصوصیات کاراکتر اول به سراغ ویژگی های شخصی او بروید مثل جنس، سن، رفتار، اخلاق، پیشینه ی خانوادگی، و حتی قد، وزن و...

بعد نوبت به ویژگی های اجتماعی می رسد، مثل: تحصیلات، شغل، درآمد، ثروت، اعتقادات فردی... در آخرین مرحله نوبت به ویژگی های خانوادگی می رسد: شغل پدر و مادر، خواهر و برادر داشتن یا نداشتن کاراکتر و اینکه کاراکتر شما بچه ی چندم خانواده است.

نکته ی مهم دیگر توجه به حوادثی است که در کودکی برای کاراکتر رخ داده. کودکی آرام و بی دغدغه ای داشته؟ یا با ضربه های روحی دردناکی مواجه بوده؟ دوستش داشته اند یا نادیده گرفته می شده؟ از او بیش از حد توقع داشته اند یا این که کسی متوجه بزرگ شدنش نبوده؟

توجه همه ی این ها که در نگاه اول ممکن است مضحک به نظر برسند در این که بتوانید شخصیتی باورپذیر خلق کنید نقش دارند. در این جا می توانید بفهمید چرا در دنیای ادبیات امروز نویسنده باید جامعه شناسی و روانشناسی بداند. به خصوص آشنایی با روانشناسی برای خلق درست کاراکترها اهمیت حیاتی دارد. اگر کاراکتر مورد نظر شما در کودکی رها شده باشد در بزرگسالی نمی تواند محبت دیگران را باور کند. همین طور بر اساس تئوری "الفرد آدلر"، بچه های اول، دوم و سوم خانواده شخصیت های متفاوتی دارند. آنچه یونگ در مورد پرسونا و شبح می گوید نیز می تواند در خلق شخصیت های جذاب به شما کمک کند.

### به کاراکتر اجازه حرف زدن بدهید

نکته ی بسیار مهم دیگر این است که اجازه بدهید خود کاراکتر حرف بزند، نه این که شما به عنوان نویسنده جمله های خودتان را از زبان او بیان کنید. مواظب باشید نحوه ی حرف زدن کاراکتر شما با سطح تحصیلات، جایگاه اجتماعی و خصوصیات فردی او تناسب داشته باشد. اگر در خلق یک کاراکتر به آن چه تا به این جا گفته شد توجه کرده باشید می توانید این کار را به راحتی انجام بدهید.

به عنوان آخرین توصیه باید بگویم سعی کنید کاراکترهایی خلق کنید که برای خودتان جذاب باشند. وقتی کاراکتری برای خود نویسنده جذاب نیست نمی تواند توجه خواننده را هم جلب کند.

بدهید. همیشه در هر شخصیت بخش هایی وجود دارد که برای شما مبهم است و باید در مورد آن ها خیال پردازی کنید. گروه آخر، کاراکترهایی هستند که خود به خود آفریده می شوند. این ها خیلی راحت روی کاغذ می آیند چون خود به خود وارد داستان می شوند و خودشان را به ذهن شما و کل قصه تحمیل می کنند. این نوع کاراکتر درست مثل یک موجود زنده است. وجود دارد، نفس می کشد، سهم خودش را از قصه می خواهد و اگر او را وارد قصه نکنید شما را به ستوه خواهد آورد. چنین کاراکتری حتی می تواند از شما قوی تر باشد و آن قدر ذهن تان را به خود مشغول کند که از مقاومت در برابرش دست بکشید. این نوع کاراکترها معمولاً از اول شخصیتی چند وجهی دارند و شما مجبور نیستید برای واقعی تر شدن شان آن ها را مدام تصحیح کنید. در این حالت مثل این است که انسان تازه ای وارد زندگی شما شده و اگر قصد ماندن داشته باشد، تا او را به قصه ای راه ندهید و اجازه ندهید حرف هایش را بزند و آن طور که می خواهد زندگی کند، دست از سرتان بر نخواهد داشت. حتی شاید بتواند شما را مجبور کند ساختار داستان تان را تغییر بدهید.

در حالت سوم دارید قصه ای می نویسید و متوجه می شوید برای پیوند دادن دو قسمت از داستان به هم یا دلایل معقول پیدا کردن برای وقوع حادثه ای به یک کاراکتر نیاز دارید. این نوع کاراکتر را از روی قصد خلق می کنید. باید بدانید چند ساله است، چه نوع ظاهری دارد، چه طور لباس می پوشد، چه طور حرف می زند و ... و همه ی این ویژگی ها باید با شغل، نقش و جایگاه او در داستان هماهنگ باشد.

مسئله ی مهم دیگر که باید در خلق کاراکتر به آن توجه داشت عمق یک شخصیت است. برخی از نویسندگان اعتقاد دارند کاراکتر باید عمیق باشد. "جیمز وود" معتقد است کاراکتر نباید ساده و بدون باشد و خود نویسنده باید او را به خوبی بشناسد. وقتی نویسنده ای کاراکتری را عمیقاً بشناسد می تواند آن را به شکل باورپذیری خلق کند. از طرف دیگر بسیاری از کاراکترهای به یاد ماندنی ادبیات از چنین عمقی برخوردار نبوده اند. در غرور و تعصب، اثر "جین آستین"، تنها خواهر بزرگ شخصیتی چند وجهی و عمیق دارد و بقیه ی خواهرها و به طور کلی افراد خانواده اش کاملاً سطحی و بی توجه خلق شده اند. حتی در مورد دیکنز می گویند بسیاری از شخصیت های فرعی اش کاملاً کاریکاتوری خلق شده اند با این همه آن چه او آفریده باورپذیر و به همین دلیل ماندگار است.

به عنوان آخرین توصیه باید بگویم سعی کنید کاراکترهایی خلق کنید که برای خودتان جذاب باشند. وقتی کاراکتری برای خود نویسنده جذاب نیست نمی تواند توجه خواننده را هم جلب کند

